

کفتارهای عرفانی

(قسمت شصت و چهارم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابانده (مجنوب علیشاه)

(بیانات اردیبهشت ۱۳۹۰)

صد و هفتم

فهرست

جزوه صد و نهم - گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و چهارم)

(بیانات اردیبهشت ۱۳۹۰)

عنوان

صفحه

- زحماتی که به عهده‌ی مادر است/ در مورد ازدواج/ درباره‌ی میل شخصی، تمایل و علاقه‌مندی در مرد و زن/ خداوند در قرآن احترام مادر را خیلی آورده است/ خداوند زحمت امرار معاش را به عهده‌ی مرد گذاشته و هم‌ردیف عبادات قرار داده است/ مهمترین مسأله‌ی زندگی بشر که خداوند هم به آن توجه دارد مسأله‌ی تشکیل خانواده و رعایت آن احکامی است که در بهتر شدن نسل داده است ۶
- پیغمبر ﷺ و حضرت فاطمه ﷺ / اختلاف در تاریخ وفات حضرت فاطمه / بررسی مورّخین و محققین در تاریخ وفات / اختلاف در رحلت یا شهادت حضرت فاطمه ۱۳
- حضرت فاطمه ﷺ باید مدل و الگو برای خانم‌ها باشند/ آنچه مهم است از اخلاقیات حضرت است که نشان‌دهنده‌ی تربیت‌شان و نشان‌دهنده‌ی جامعه‌شان در تاریخ است ۱۶
- از دیدن مؤمن ایمان شما زیادتر می‌شود/ در مجلس به‌گونه‌ای بنشینید تا کسی را که سخنرانی می‌کند، ببینید و بشنوید/ به صرف شنیدن یا خواندن نوشته‌ها اکتفا نکنید، اگر امکان دارد

گویندگان آنها را ببینید/ در مورد اینکه می‌گویند: وقتی حرف می‌زند از جان خودش می‌گوید و از روح خودش همراه آن حرف است/ اثر جان و اثر آن روحی که خداوند در انسان دمیده است/ سجده به روح الهی/ دیدار مؤمن و سخن مؤمن برای ما قابل استفاده و مربی ماست/ درخشندگی و آثار جان/ یادآوری

گذشتگان به روح انسان قوت می‌دهد..... ۱۸

خداوند را برای خدایی بخواهیم و خودمان را برای بندگی و نه اینکه آنطور که می‌خواهیم نشد، اعتقادمان کم شود/ گر جمله‌ی کائنات کافر گردند، بر دامن کبریاش ننشیند گرد/ در سست شدن اعتقاد، اگر اصل اعتقاد محکم باشد این حالت مرتفع می‌شود/ کم اعتقادی به خداوند/ خداوند هر مصلحتی بداند می‌کند/ در مورد کمک و مستمری که به بعضی‌ها تقدیم می‌شود/ علی علیه السلام

و کمک به سائل در موقع نماز/ وظایف فرزند و پدر و مادر قبل و

بعد از ازدواج/ وظیفه‌ی پدر و مادر هیچوقت ساقط نمی‌شود..... ۲۶

زائرسرا مجانی است و کسی کرایه نمی‌دهد، بنابراین مالیات هم ندارد/ تقاضای ما زائرسرا است و نه مجتمع مسکونی/ مقام شهید

و شهادت/ رساله شریفه پندصالح و ایراد بر چاپ هشتم..... ۳۳

برای چیزهایی که خارج از حس است نمی‌شود لغت آفرید/ دعا یعنی خواهش و خواستن و دعوت/ تفاوت شیعه و سنی در دعا خواندن/ حالت دعا/ تکرار اوراد فایده دارد چون به دستور شخص مأموری است که در واقع او از جانب خدا گفته است/ از مؤمن تقاضای دعا کردن/ در مورد گفتن: «التماس دعا»/ ای دعا از تو

اجابت هم ز تو..... ۳۹

فهرست جزوات قبل..... ۴۶

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه فرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

نامه‌هایی داشتیم که یک شخصی سؤالاتی و شرح حال‌هایی، بیوگرافی خودش را به‌قولی نوشته. آن کسی که هنوز به سؤال مطلب نرسیده از الان گوش بدهد که دیگر بعد سؤال نکند. خداوند نمی‌دانم چه مصلحتی، حکمتی خودش در همه‌ی عالم داشته، البته ما خودمان فقط یک تهران هستیم، همین زندگی، و اطلاعی از کُنه مطالب نداریم. کُنه مطالب هم همین‌ی است که پیغمبر در یک دعایی فرمود: خدایا! اشیاء را همانطوری که هستند به من بنمایی: اللَّهُمَّ ارِنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ. این را با داستانی که داراشکوه از مرشدش گفته است که یکی از مریدان رفت به آن عالمی که ماهیت اشیاء را به او نشان دادند و دیده بود. شاید هم همین مطلب، به‌قولی شروع علم طب بود. به‌هرجهت احکامی هم که خداوند گفته است، با توجّه به میل و ذائقه‌ی ما بندگانش نگفته که من بگویم این قانون خوب است ولی آن یکی خوب نیست. اینطور مصلحت دانسته، نمی‌دانم. شاید مصلحت دانسته که نسل بشر از بین برود که این همه فسادها ایجاد شده. به‌هرجهت از اول، از خیلی قدیم‌تر از خلقت انسان، وقتی که حیوانات دیگری را خلق می‌کرد، چون انسان بعد از همه‌ی حیوانات خلق شده. تا رسید به حیواناتی که می‌خواست در روی زمین نسل‌شان ادامه پیدا کند، اینها را

به صورت زوجین آفرید. آیه‌ی قرآن هم می‌گوید: از هر چیزی زوجی آفریدیم. در سوره‌ی انعام هم هست که *مِنَ الْاِیْلِ اِثْنِیْنِ وَمِنَ الْبَقْرِ اِثْنِیْنِ* ... که به هر جهت از دوتا دوتا، وقتی گوسفند را می‌خواهد اسم ببرد: گوسفند نر و ماده اسم می‌برد. گاو را می‌خواهد اسم ببرد، نر و ماده. خود انسان هم از حیوانات است دیگر، منتها از حیواناتی است که بعد از خلقت، خداوند از روح خودش در او دمید ولی قبل از اینکه از روح خودش هم در او بدمد، تصمیم داشت که اینها مثل سایر حیوانات به صورت دوتا باشند، زوج باشند. در حیوانات که نگاه کنید می‌بینید که این دوتا، این زوجین هر دو در تنظیم خانواده دخالت می‌کنند. بعضی‌ها کم، بعضی‌ها زیاد. مثلاً من در یک فیلمی دیدم، (اینهایی که می‌گردند ساعات مشخصی عکس برمی‌دارند، فیلم برمی‌دارند واقعاً زحمت می‌کشند، من از این جهت ممنونم از آنها که من چیزی یاد می‌گیرم.) معمولاً که پرندگان بعد از آنکه جوجه‌هایشان از تخم درآمدند دنبال این می‌روند که غذا پیدا کنند برایشان بیاورند. البته در موردی که هنوز تخم را زیر بال نگه می‌دارند نر و ماده به نوبت می‌آیند، همه‌ی پرندگان. بعد که درآمد باز هم یک اوقاتی به نوبت می‌آید ولی گاهی اوقات، زحمت بیشتر به عهده‌ی مادر است. به ماکیان، ماکیان یعنی مرغ و خروس خانگی، نگاه کنید بعد که جوجه‌ها درآمدند فقط مادر دنبالشان هست،

پدر یعنی نر در صورتی که خطری متوجّه باشد حمله می‌کند دفاع می‌کند ولی مادر نه. یک مرتبه دیدم در یک سایتی، یکی از پرندگان که روی تخم خوابیده بود، حالا صبح بود جفتش رفته بود شکار کرده بود شکار را آورد داد به مادر. مثل اینکه به اصطلاح متکفل غذای مادر هم بود غیر از بچه‌ها، که من ندیده بودم در این دخالت کند. به هر جهت در انسان هم همینطور است یک زحماتی هست که این زحمات به عهده‌ی مادر است. حالا در انسان‌های اولیه که هنوز متمدن نشده بودند، در این چیزها نبودند این مسأله به هیچ وجه جلوی مسأله‌ی فرزند آوردن، جلوی زندگی معمولی را نمی‌گرفت. الان هم خیلی هست مثلاً یکی از فقرا، قصّه می‌گفت، گفت: با ماشین سواری، چند نفر بودیم چهار پنج نفر، از فقرا می‌خواستیم برویم به مشهد و گناباد. گفت سوار شدیم در یک قهوه‌خانه‌ای ایستادیم چایی چیزی بخوریم صندلی جلو قهوه‌خانه بود من نشسته بودم پشت به قهوه‌خانه و رو به بیابان، دیدم یک قافله‌ی غربت‌ها به اصطلاح کولی‌ها از آنجا دارند می‌روند به این نزدیک‌ها به یک تپه‌ای رسیدند. البته دور بود و نمی‌توانستم خوب تشخیص بدهم ولی یکی از اینها را دیدم، ایستاد مالش را مرکوبش را نگه داشت، خودش رفت پشت یک تپه‌ای، یک ده دقیقه، یک ربع مخفی بود که سایر قافله آمده بودند و رد شدند بعد از یک ربع دیدم از آن طرف تپه آمد بیرون یک بچه بغلش است، به همین سهولت؛ مثل همه‌ی

حیوانات. گوسفند را نگاه کنید، گاو را نگاه کنید و... فقط انسان است که می‌گوییم انسان خیلی خودش را نازنازی کرده، نه انسان‌های حالا، انسان‌ها از خیلی سال پیش، کم‌کم خیلی نازنازی شدند و نمی‌دانم بیمارستان... آن خداوندی که اینطور می‌آفریند خودش هم قواعدش را، قواعد زندگی را معین می‌کند خودش آفریده انسان را چه جنس مذکر، چه مؤنث چه زن چه مرد، خودش آفریده اعصابش را خودش آفریده، تمام بدنش را خودش آفریده، از خود شخص به وجود این آگاه‌تر است. این در مورد ازدواج. منتها خواسته تمرین برای این بشر قرار بدهد آخر وقتی خداوند می‌فرماید: *وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي*^۱، از روح خودم در او دمیدم باید کم‌کم آماده بشود، باید تجربه پیدا کند مثل حیوانات که نیست باید تکامل پیدا کند. به این منظور یک مقرراتی وضع کرد، یکی از این مقررات فقط میل شخصی، تمایل و علاقه‌مندی است. این، هم در مرد هست هم در زن. راجع به تمایل مرد، خداوند به عقل خودش واگذار کرده، اما راجع به تمایلات زن چون در جامعه‌ی بشری مؤثر است، خودش دخالت کرده، این را نقص نگیرید این حُسن است. عیسی عليه السلام پدر نداشت از مادر متولد شد ولی در تاریخ نداریم کسی بی‌مادر باشد این مزیتی است که اگر عقلا بشناسند، باید احترام مادر را رعایت کنند. این است که خداوند هم احترام زن تنها نه، احترام مادر

را در قرآن خیلی آورده. بنابراین وقتی که شما آن میلی را که خداوند در شماها آفرید و آن اعصابی هم که آفریده و اینها را طور دیگری مصرف کنید، خداوند لطمه می‌زند. یک کتابی چندی پیش خواندم، آنوقت‌ها خیلی مشهور شده بود، *بامداد خمار نمی‌دانم* خوانده‌اید؟ شاید اغلب شماها خوانده‌اید، البته این جوابیه‌ای هم دارد آن هم خوب است این دو تا را بخوانید، جواب خیلی از نامه‌ها داده می‌شود. وقتی خداوند جامعه‌ی بشری را از خانواده تشکیل داده، در خانواده مردی آفریده و زنی. زحمت‌های بدنی و دوندگی به عهده‌ی مرد است، زحمات کمتر به عهده‌ی زن است، حالا ما اگر خلاف این بکنیم اصلاً جامعه... حالا یک وقتی زن قدرت بدنی دارد و به شوهرش می‌گوید بخواب، شوهرش یا تریاکی یا مریض است، خودش زحمت می‌کشد. این استثنایی است ولی بطور کلی خداوند زحمت امرار معاش و به دست آوردن معاش را به عهده‌ی مرد گذاشته و مسئولش دانسته، و حتی آن را هم ردیف عبادات آورده است. در اخلاق اسلامی یا حتی فقه است، می‌گویند اگر مردی زحمت بکشد که بیشتر درآمد داشته باشد به نیت اینکه به خانواده‌اش گشایش بدهد این عبادت است. البته بعضی عبارتهای دیگر هم من در آوردی درست کردند حالا کار نداریم، و حال آنکه حرص زدن و کار کردن بیشتر، به قصد اینکه درآمد بیشتری داشته باشند ممدوح نیست ولی به قصد اینکه به خانواده‌شان گشایشی بدهند

خیلی ممدوح هست. به همین جهت حتی در اخلاق اسلامی می‌گویند که مرد وقتی می‌رود به خانه، زندگی، البته وقتی ایشان فرمودند زندگی‌های آنجا یک زندگی دهاتی بود، حالا هم دهاتی فکر کنید. می‌رود بیرون صبح، ظهر می‌خواهد بیاید حتماً یک چیزی دستش باشد، یک میوه بخرد یک چیزی. من خودم وقتی این خبر را شنیدم سعی می‌کردم در گرمای تابستان، این بار را می‌آوردم، چون نیستم اطاعت ارشاد امام بود، عرق می‌ریختم ولی لذت می‌بردم، تمام بدنم خیس عرق بود می‌آمدم منزل، لذت می‌بردم که یک چیزی را انجام دادم، این وظیفه‌ی مرد.

اما وظیفه‌ی زن، یکی از نامه‌هایی که داشتم، یک کسی نوشته من بر خلاف میل نمی‌دانم پدرم، مادرم با یکی ازدواج کرده بودم، حالا ناله می‌کند که این چنین است چنان است. خودت کردی! عجیب‌تر این است که این ناله را می‌کند، بعد به خدا فحش می‌دهد، چه خدایی است، من اینطوری تحت ظلم شوهر قرار گرفتم؟! خودت کردی. این شعر که می‌گوید: خودت کردی که لعنت بر خودت باد. منظور این دستورات فرض کنید خود اطباء که برای هر بیماری دستوری می‌دهند، می‌گویند که مثلاً چه بخور یا چه نخور یک وقت‌ها این برایش سخت است گاهی هم ناپرهیزی می‌کند، این دستورات سخت است اگر ناپرهیزی زیادی بکند و خودش خوب نشود دیگر

تقصیر دکتر نیست، نه تقصیر دکتر است نه تقصیر دوا. این است که من توصیه کردم چون خودم اینقدر به بررسی و تحقیق خواندم یکی در مجمع/السعادات آقای سلطان‌علیشاه فصل آخر اینطور ذکر کرده‌اند که از آن نوشته‌ها استنباط می‌شود. در کتب فقهی هم، برای چیزهای اول زندگی و چیزها به‌عنوان مستحبات از قول بزرگان و... همه‌ی اینها را ذکر کرده‌اند، اینها را بخوانید هرکدامش را می‌توانید انجام بدهید، «هرکدامش را می‌توانید» نه اینکه بگویید من هیچ‌کدام را نمی‌توانم، نه! «می‌توانید» یعنی با یک قدری زحمت انجام بدهید. مهمترین مسأله‌ی زندگی بشر که خداوند هم به آن توجه دارد مسأله‌ی تشکیل خانواده است و رعایت آن احکامی که داده، یک دستوراتی به مرد در مورد انتخاب زن، یک دستوراتی به زن در مورد انتخاب شوهر که اینها اگر رعایت بشود، نسل هم بهتر می‌شود. حالا دیگر نمی‌خواهم خیلی راجع به جزئیاتی که در این مسأله بود صحبت کنم، خودتان استنباط کنید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

در کتاب اصول کافی شرح حال پیغمبر را که می نویسند، می خوانیم در دوازدهم ربیع الاول متولد شد و رحلت حضرت هم در همان تاریخ دوازدهم ربیع الاول است. حالا ما چطور شده که رحلت حضرت را در آخر ماه صفر می گیریم و تولد حضرت را هفده ربیع الاول؟ چون در یکی از فتوهای بعضی آقایان قدیم گفتند، قدیم دیدم نوشته اند که هر نظری آنها دادند ما نظر مخالفش را داریم. شاید به این جهت است ولی نظر مخالف که گردش جهان را عوض نمی کند. اگر یک کافر و یک مشرک هم بخواهد، نمی تواند بگوید رحلت حضرت فاطمه علیها السلام مثلاً، در چهاردهم رمضان بود، این یک چیز واقعی است. یکی اینجا اختلاف ایجاد می شود، البته طبیعی است که زندگی حضرت فاطمه بعد از پیغمبر به زحمت باشد، ناراحت باشد. ایشان زمان پیغمبر، معزز و محترم بود، البته زمان خلفاء هم رعایت احترامات حضرت را می کردند. دو تا خلیفه به اصطلاح به تسلیت حضرت رفتند. حضرت اجازه ی ورود نداد، بعد علی علیه السلام آنها را دم در دید. «عیب می جمله بگفتی، هنرش نیز بگو»، این هنر را داشتند که اینقدر دیگر فراموشی به آنها غلبه نکرده بود ولی مسلماً آن عزتی که زمان پیغمبر داشتند و آن علاقه ای که پیغمبر به حضرت فاطمه علیها السلام و حضرت

فاطمه علیها السلام به پیغمبر دارد، همان موجب شده بود، در اخبار هست حضرت فاطمه علیها السلام خدمت حضرت که می‌رسید دست حضرت را می‌بوسید، حضرت هم دستش را می‌بوسید، حالا چطوری؟ خودتان فکر کنید ولی مع‌ذلک حضرت خیلی ناراحت بودند که پیغمبر فرمودند: اولین کسی که بعد از من به من در آن جهان ملحق می‌شود، تو هستی. حضرت این را که شنید آرام‌تر شد.

آنجا دو روز اختلاف است. یا آخرهای صفر بگیریم یا دوازده ربیع‌الاول. اینجا هم یک اختلاف دیگری پیدا شد. بعضی می‌گویند بعد از فوت حضرت، هفتاد و پنج روز فقط حیات داشت. بعضی می‌گویند نود روز. به‌نظرم تواریخ دیگری هم گفته‌اند. اینها در هم مخلوط بشود اینقدر اختلاف پیدا می‌شود البته بهتر این است که محققین بررسی کنند و نه مجتهدین، چون این کار اجتهادی نیست، مورّخین و محققین بنشینند هم از ممالک شیعه، هم از ممالک سنی و بگویند به‌نظر می‌رسد که فلان روز رحلت حضرت فاطمه علیها السلام بوده که اگر آن کار را بکنند، همه‌ی جهان به حضرت فاطمه علیها السلام احترام می‌گذارند ولی چه کنیم که در بعضی تقویم‌ها می‌نویسند رحلت حضرت فاطمه علیها السلام، بعضی‌ها می‌نویسند شهادت حضرت فاطمه علیها السلام من از دوست خیلی مخلص، مؤمن، مسلمان، شنیدم گله‌مندی می‌کرد که فلان تقویم دولتی، پارسال گفته شهادت حضرت فاطمه علیها السلام، امسال می‌گوید رحلت

حضرت فاطمه علیها السلام، سر این اختلاف هست. البته این یک مرتبه صحبت شد، چون در معنای لغتِ رحلت و شهادت، این اختلاف هست، این است که حضرت فاطمه علیها السلام به مرگ طبیعی رحلت فرمودند یا شهادت، برای ما یعنی برای دنیا فرقی نمی‌کند. به هر جهت حضرت فاطمه را خداوند از ما گرفت. ما به این اعتبار است که سوگ گرفتیم.

منتها در ایران همین که این روز را تعطیل کردند، و اهمیت دادند ما هم به پیروی از جمهور مردم، همین امروز را مجلس گرفتیم. این است که مجدداً تسلیت می‌گوییم. به خود حضرت فاطمه علیها السلام، به روحش توسل می‌جوییم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

همانطوری که گفتم هر روزی را که ما به یاد حضرت فاطمه علیها السلام، مثلاً مراسمی داشته باشیم، همان روز، همان درست است. در نزد خدا که روز و شبی نیست، روز و شب ما است. این خورشید و ماه را، خدا گفته اینها را آفریدم که شما وعده‌هایتان درست باشد و تقویم داشته باشید ولی رفتن به سمت خدا، آن هم از یکی از بندگان خاص خدا، روز و شب ندارد. این است که کاری نداریم به اینکه صحیح است یا سقیم، به هر جهت، چون امروز یک عده‌ی زیادی از ارادتمندان آن حضرت به یاد ایشان هستند، ما هم یک گوشه‌ای را می‌گیریم، ان شاء الله خداوند ما را هم لایق عزاداری حضرت فاطمه علیها السلام بداند. به خصوص حضرت فاطمه علیها السلام، مدل و الگو برای خانم‌ها باید باشند و هر چه باشند نگاه کنیم. خودتان تاریخ را بخوانید، البته به حرف مورخ‌ها گوش ندهید، صد درصد اعتماد نکنید. خدا رحمت کند یک پیرمردی بود نود و چند ساله، در گناباد، بیدخت، منبر می‌رفت. این همه‌اش از فرشتگان صحبت می‌کرد و از اجنه. می‌گفت مثلاً، سحر عاشورا که حضرت نماز خواندند، صد و بیست و چهار هزار و هفتصد و بیست و یک نفر از اجنه آمدند. همین اندازه هم از فرشتگان خدمت حضرت آمدند، سلام و... حضرت نماز خواندند، صبحانه خوردند و آمدند ایستادند

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۲/۱۷ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

به جنگ، دویست و چهل و هشت هزار و پانصد و... (همه‌اش آمار ملائکه می‌داد) پرسیدیم: آخر اینها را از کجا می‌گویی؟ گفت: یک کتاب خطی‌ای دارم، در آنجا نوشته شده. گفتیم: اسم آن کتاب چیست؟ گفت: صفحه‌ی اوّل کتاب از بین رفته، اسمش را ندارم و صفحه‌ی آخرش هم از بین رفته، نویسنده‌ی آن را هم نمی‌دانم. کتاب خطی‌ای که نه اولش پیداست و نه آخرش، باید ما اینها را....؟ یک چیزهایی است خودتان می‌توانید بررسی کنید و بعضی‌ها را قبول کنید و بعضی‌ها را نکنید ولی به هر جهت آنچه از اخلاقیات حضرت است، آنها مهمتر است وَاَلَا ما که معتقدیم تمام زمین و زمان، مطیع امر علی و جانشینانش هستند، چه فرق می‌کند که صبح دوازده نفر بیایند خدمت حضرت یا ده نفر بیایند؟ برای ما فرقی نمی‌کند. بنابراین اینها مهم نیست ولی آن قسمت اخلاقیاتش که نشان‌دهنده‌ی تربیت‌شان و نشان‌دهنده‌ی جامعه‌شان در آن تاریخ هست، آنها را توجّه کنید. حالا، خیلی‌ها از شهرستان‌ها آمدند و نامه هم نوشتند و ابراز محبت هم کردند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

از تشریف‌فرمایی خانم‌ها متشکرَم. اجرش، اجر زحمتی که کشیدید تا اینجا آمدید، با خودش است، یعنی خود این مجلس اجرش است. گرچه ممکن است مطلب عمده‌ای گفته نشود ولی همان دیدار یک عده‌ای از مؤمنین، خودش مجلس حساب می‌شود و محرومیت از یک چنین مجلسی، یک محرومیت مهمی است، همانطور که فیض بردن از مجلس.

یک وقتی یک دوره‌ای بود، مرحوم جعفری که مثنوی می‌گفت، هفته‌ای یک بار می‌رفتیم، هر بار منزل یک کسی بود، یک وقت دو سه جلسه من نتوانستم بروم، دو جلسه. بعد دفعه‌ی بعد که رفتم، همه گفتند: چرا نیامدی، فلان و اینها؟ یک عده‌ای گفتند: پس باید مجازات کنیم، مجازات. گفتیم: با خود این عمل مجازاتش هم هست، مجازاتش این است که چون نیامدم، محروم هم شدم از مثنوی، از خواندن آن، که استاد از این تعبیر که به کار بردم، خیلی خوشش آمد خدا رحمتش کند مرد خوبی بود. البته خیلی هم مطالعه داشت و کتب مختلف، منتها روی طبع علمایی خیلی میل داشت که اینها را جلوه بدهد. این به ما ضرری نداشت، اگر هم ضرری داشت به خودش و معنویتش بود ولی به ما ضرری نداشت، هر چه جلوه می‌داد شخصیتش، مطالعاتش، ما هم

۱. عصر شنبه، تاریخ سوّم جمادی‌الاول ۱۴۳۲ ه. ق، مطابق با ۱۳۹۰/۲/۱۷ ه. ش.

استفاده می‌کردیم. به هر جهت ما استفاده‌مان را از جلسات می‌بردیم. حالا با توجه به این فرمایش امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: علامت مؤمن، به اسم علامت مؤمن، یا حتی می‌شود گفت که خصوصیات مؤمن (فرق نمی‌کند) که از دیدنش ایمان شما زیادتر می‌شود، از حرف زدنش و شنیدنش، علم شما زیادتر می‌شود. از رفتارش، روش زندگی شما بهتر می‌شود. حالا اگر هم مؤمنی خیلی ابتدایی باشد، لااقل آن فیض اولی را می‌دهد و دیدنش ایمان شما را زیادتر می‌کند. این است که در اینجا، در مجالس فقری توصیه‌ی زیادی کردیم که شب‌های دوشنبه و جمعه که مجلس هست به مجلس بیایید، برای اینکه انواع ایمان‌های سست و ضعیف و قوی و همه‌ی اینها را ببینید و بدون اینکه علتش چطور می‌شود که بدون هیچ چیزی، همین نشستن در این مجلس و دیدن دیگران ایمان را زیادتر می‌کند. می‌شود از اینجا استنباط کرد یعنی، این تجربه‌ای است همه‌ی ما داریم که در یک مجلسی سخنرانی می‌شود، یک نفر آنجا صحبت می‌کند، هر که می‌آید و می‌خواهد صحبت او را بشنود، می‌آید یک‌طوری می‌نشیند که او را ببیند، ببیند و بشنود. حتی در آن مجلس همه‌ها، شلوغی هست، چیزهای دیگر هست کتاب و اینها، ممکن است حواس آدم را پرت کند ولی اگر در اتاق بنشیند و تلویزیون را بگیرد یا رادیو بگیرد این سرو صداها نیست ولی چرا این کار را می‌کند؟ چون همانطوری که گفتیم از

فرمایش امام، خود دیدن بر ایمان انسان اضافه می‌کند، ایمان ما دو نوع است: یکی وقتی شما فرض کنید، امام جعفر صادق علیه السلام یا هر کدام دیگر از ائمه علیهم السلام صحبت می‌کنند، ایمانی که به ایشان دارید، ایمان به خداست، ایمان مثبت است ایمان تان زیادتر می‌شود. اما بر فرض محال، شمر بیاید سخنرانی کند، شما اگر نگاه کنید، هیچکدام ایمان تان زیادتر نمی‌شود، ایمان به بدی شمر در شما زیادتر می‌شود. پس خودش هم راهنمایی می‌کند و هم در آن راه، ایمان ما را زیادتر می‌کند. بنابراین به صرف شنیدن یا خواندن نوشته‌ها یا چیزهایی که هست، اکتفا نکنید، اگر امکان دارد در عین حال گویندگان آنها را ببینید، نگاه کنید و به اصطلاح از دهان آنها بشنوید، حالا چرا اینطوری است که در مجلس، ما می‌خواهیم ببینیم؟ حتی اشخاصی که نابینا هستند یا حتی چشم خیلی ضعیفی دارند که درست نمی‌بینند، اینها هم اگر بیایند مجلسی، نمی‌روند آن گوشه‌ای بنشینند، یک‌طوری می‌نشینند که دیده شوند. این نشان می‌دهد که مثل اینکه در ضمن اینکه ما، یعنی هر بشری صحبتی می‌کند، کاری می‌کند، یک آثاری از او در خارج ظاهر می‌شود. این آثار در بزرگانی مثل پیغمبران و ائمه خیلی قوی است، معجزه می‌کنند یا می‌گویند که مثلاً موسی علیه السلام وقتی عصا را می‌زد، حالا به ما که نگفته‌اند ولی چه می‌کرد؟ چون به امر خدا بود، مثل اینکه حرف خدا بود. حرف خدا از دهان کی؟ از دهان موسی علیه السلام. پس همان لحظه،

موسی علیه السلام هم مثل یک مرکز تشعشع اتمی (نمی‌توانیم بگوییم برای اینکه می‌ریزند می‌کشند، می‌گویند...) تشعشعی بود که ما نمی‌دانیم یک آثاری هست که این آثار، مربوط به صحبت نیست و آلا آن نوار ضبط صوت را هم که می‌گیریم، بگذاریم، همان حرف‌ها می‌آید، همان زیر و بم‌های موجی اگر ضبط کنیم، باز همانطور هست، پس مربوط به خود آن صحبت نیست. مثل اینکه یک چیزی هست، از اصطلاحات ادبی هم هست می‌گویند: وقتی حرف می‌زند از جان خودش می‌گوید یا از روح خودش همراه آن حرف هست. این تفاوت جاندار است با بی‌جان. ضبط صوت و اینها بی‌جان است ولی همان حرف که از ضبط صوت می‌شنویم را، همان کسی که آن را ضبط کرده بگوید ما از خودش بشنویم و نگاهش کنیم، اثر دیگری دارد. اگر به فکر تجربه کردن باشیم، تجربه کنیم می‌بینیم همینطور است. حالا اینجا این اثر جان است، آن روحی است که در او دمیده می‌شود که به قول ما مسلمین و به قول قرآن کریم خداوند از روح خودش در او دمیده، در انسان، آدم اولیه. می‌فرماید: *فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ*^۱، از روح خودم که در او دمیدم، آنوقت سجده‌اش کنید. یعنی در انسان آن بارقه‌ی روح الهی که باشد قابل سجده کردن است و آدم که شیطان به او سجده نکرد و ملائکه کردند، کی کرد؟ طبق همین آیه قبلاً که یک

انسانی بود، یک آدمی بود بدون انسانیت، سجده نکردند، خداوند فرمود وقتی او را آفریدم: سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ، بعد که آفریدم یعنی مثل حیوانات دیگر که آفرید، یک حیوانی هم به اسم انسان، آدم آفرید. وقتی او را آفریدم، سَوَّيْتُهُ یعنی تمام جهاتش را منظم کردیم که چی؟ قابل، آماده بشود و لایق بشود که از روح خودم در او بدمم و این کار را کردم، از روح خودم در او دمیدم آنوقت به او سجده می‌کنید، به چه سجده می‌کنید؟ به آن روح الهی. وَاللَّاءُ بَدَنُهَا كَمَا بَدَنُ الْإِنْسَانِ شَبِيهٌ هَمَّيْ حَيَوَانَاتٍ دِيْغَرٍ اَسْت، به خصوص بعضی حیوانات که در تلویزیون هم ببینید، حالات انسان را دارند، شکل انسانند. به این جهت دیدار مؤمن و اگر امکان داشت سخن مؤمن برای ما قابل استفاده است و مربّی ماست.

در بعضی کتاب‌ها و روزنامه‌ها دیدم، نوشته‌اند و همینطور یکی از دوستان ما که استاد این چیزهاست و در خارج هم سال‌ها تحصیل کرده، او هم می‌گفت که: گیاهان هم دوروبرشان یک هاله‌ای هست که با دیدن انسان، ببینیم، دست بزنیم، آن هاله کم و زیاد می‌شود تغییر می‌کند، اگر مرتّب به یک گلی یک چیزی دست بزنیم توجّه کنیم آبش بدهیم، آن هاله خیلی قوی می‌شود، درخت هم اصولاً قوی می‌شود. این تجربیات خیلی دقیق نیست، منتها آنهایی که تجربه کردند، یا خودشان اعتقادی به مسائل معنوی و روحی نداشتند، تجربه‌ای کرده‌اند

و گفته‌اند. برای اینکه آنها هم این تجربه را همینطور شنیده‌اند، در این فکر نبودند. حالا پس نه تنها انسان، در گیاهان هم یک چنین تشعشی، یک چنین نیرویی هست.

در اصطلاح کشاورزان، ما در گناباد می‌گوییم: باغی که صِحَب (صاحب)، باغی که صِحَب نبیند خشک می‌شود. درجاتی دارد، یعنی مهر و محبّت ببیند، درخت یا گل رشد می‌کند ولی اگر نبیند، خشک می‌شود. منتها امروز از این جهت متأسفانه چون تخصص در هر چیزی پیدا شده آن تجربه را اهمّیت نمی‌دهند. فرض کنید مثلاً صاحب کار ما حسین آحیاری یا آن یکی، یا آن یکی دیگر کرده‌اند، برایشان مسلّم شده، این را یا خودشان به آن اهمّیت نمی‌دهند، دیگران هم چون آقا، ایشان، لیسانس نیست، دکتر نیست، می‌گویند حرفش را گوش ندهید و حال آنکه اینها به طبیعت نزدیک‌ترند. طبیعت یعنی مستقیم دست خدا، همه‌ی این چیزهایی که طبیعی است و فطری است در نظر بگیرید، دست خداست، آخر این گوسفند، ما بچّه دهاتی هستیم همه، در بچّگی مان همه‌اش دوروبر همین باغ و زراعت و دامداری و اینها بودیم گوسفند به‌خصوص که به ما خیلی نزدیک است وقتی برّه می‌آورد، جای گرمی برایش درست می‌کردند، برّه می‌آورد، در تلویزیون دیدید این تکه‌ها را، اگر می‌بینید دقّت در جزئیات آن کنید، برای اینکه آن برّه مستقیم امر خدا را دارد اجرا می‌کند، یعنی فطرت. مادرش هم

مستقیماً امر خدا را دارد اطاعت می‌کند برای اینکه نمونه‌های قدرت خداست. برّه بلند می‌شود لنگان لنگان، نمی‌تواند هم برود، به سمت مادرش می‌افتد. شیر می‌خورد بلند می‌شود، اصلاً، مثل گوسفند قدیمی راه می‌رود، مادرش هم همینطور. چه چیزی این را اینطور کرده؟ فطرت خدا. آیا یک سنگ، یا چایی، یا قند، می‌تواند مثل خودش را به وجود بیاورد؟ شما یک تلویزیون داشته باشید اینجا، صد سال بگذارید روی طاقچه، گرد و خاکش را پاک کنید و اینها، همان یک تلویزیون است. نمی‌شود یک وقت بیاید ببینید بچه کرده. مثل خودش را نمی‌سازد، نمی‌تواند بسازد ولی این حیوانات، جانداران مثل خودشان را می‌سازند، چه انسان، چه جانداران و چه گیاهان، اینها همه قدرت خداست و گردش طبیعت است، گردش فطرت است. در این گردش فطرت هم، گردش طبیعت هم ما می‌آییم به قول قُدا و حُکما که می‌گفتند: کُلُّ حَادِثٌ (حالا عبارت یادم می‌رود) هر چیزی که به وجود می‌آید رفتنی است. سنگ مثل خودش به وجود نمی‌آورد، بنابراین تلویزیون را اگر بگذارید آنجا، دویست سال هم می‌ماند همینطور است ولی انسان نمی‌تواند، صاحب آن تلویزیون می‌میرد ولی خود تلویزیون هست. چون انسان جان دارد، خداوند به او جان داده. پس این جان یک چیزی است که درخشندگی‌ای دارد مثل شمعی که روشن باشد یا یک چراغ برقی، یک چیزی که روشن باشد، یک درخشندگی‌ای دارد و آثاری دارد. ما

این آثار را همه‌اش را نمی‌دانیم، یعنی به بشر نگفته‌اند، یک چیزهاییش را خود بشر فهمیده و آن این است که حیاتی دارد و گردشی و اینها و بالاخره هم یک روز مرگی دارد ولی خیلی چیزهای دیگرش را نگفتند که خودتان هم می‌دانید خیلی چیزها، مجهولاتی ما داریم. برای اینکه خدا گفته که این در زمین لایق من است، خودش برود بگردد پیدا کند هر کاری دارد. دیگر هر دقیقه نباید پیش من بگوید که چه کار کنم؟ خودش برود. یکی از آنها مرگ است و یکی از چیزها یادآوری گذشتگان مرگ‌ها، که این جهت هم بسیار خوب است، به روح انسان قوت می‌دهد.

سؤال: در قرآن آمده است که بدکاران را به عذابی دردناک

بشارت بده، عذاب، بشارت است؟

در ادب فارسی و ادب عربی هم همه جا هست، به‌عنوان مَتَلک می‌گویند که خوش خبری، چی؟ پدرت را کشتند! به‌عنوان خوش خبری در فارسی هم می‌گویند در همه‌ی زبان‌ها، یا جاهایی دارد در قرآن که عذابی به کسی می‌دهند، می‌گوید: این چیست؟ می‌گویند: بچش، تو که عزیز و کریم هستی! یعنی خودت می‌گفتی که من آن چیز هستم، نه اینکه هستی! به مَتَلک، مسخره می‌گویند تو که خودت را قادر و عزیز و کریم معرفی می‌کردی، پس بچش، عزیز و کریم. بشارت بله، معنای اصلیش در زندگی و حرف زدن عادی بشارت برای خبر خوب است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

یک بار صحبت شد در اینکه ما خدا را برای استخدام خودمان می‌خواهیم، می‌خواهیم یک ابلاغ استخدام به او بدهیم و بعد هم هر وقت صدایش می‌زنیم خبردار بایستند و بگویند چشم. البته آنهایی که خدا را برای خدایی می‌خواهند و خودشان را برای بندگی می‌خواهند، آنها اینطور نیستند. بنابراین مثلاً، یکی تصادف می‌کند خیلی هم حالش خراب است، طبق روال طبیعتی که خود خدا آفریده برای همه‌ی بشر، مثلاً حالش خوب نیست، ما یکسره دلمان می‌خواهد همین که دعا کردیم یا کسی که به او معتقدیم دعا کرد، این دیگر همانوقت بلند شود مسابقه‌ی دو بدهد، یعنی اینقدر حالش خوب شود. بعد اگر خوب نشد یکی اعتقادش به آن کسی که دعا کرده کم می‌شود بعد هم آن آخرش اعتقادش به خدا کم می‌شود. البته خدا کارش نمی‌شود، اگر مثل ما باشد یک لبخند، خنده‌ای چیزی می‌کند و لش می‌کند. زمان آقای نورعلیشاه، نورعلیشاه ثانی رحمت‌الله‌علیه، یکی از فقرا، خلاصه اختلافات محلی داشت، این است که با ایشان میانه‌ی خوبی نداشت، بعد دو نفر دیگر از فقرای خیلی خوب و به اصطلاح معتقد، طرفدار این بودند. بعد که به مناسبتی او را گرفته بودند، ربطی به این مسائل هم نداشت، آن کسی را که با آقای نورعلیشاه میانه‌ی بدی داشت گرفته

بودند. این دو نفر به آقای نورعلیشاه اعتراض کردند به خیال اینکه ایشان باعث این شده است، نامه‌ای نوشتند تلگرافی کردند که شما این را که زندان است آزاد کنید. برای اینکه اگر آزاد نشود ما اصلاً از درویشی برمی‌گردیم. آقای نورعلیشاه مقید بودند که به نامه‌ها جواب بدهند، من هم یک وقتی که وقت داشتم و دستی داشتم مقید بودم حالا نه دیگر. در واقع در جواب این چه نوشته بودند؟ نوشتند که آقای فلان، آقای فلان:

گر جمله‌ی کاینات کافر گردند

بر دامن کبریاش ننشیند گرد

حالا از این بگذریم. اما مع‌ذلک چون زیر و بم‌ها در سلوک از این قبیل خیلی هست. مثل جاده‌ای که می‌خواهید بروید به مشهد یا جای دیگر قدیم خاکی باشد یک خرده بروید یک جایی گودی یک آب آمده سیل، یا معطل می‌شوید یا به زحمت باید رد بشوید یک مانعی هست. این سست شدن اعتقاد هم همینطور است که اگر اصل اعتقاد محکم باشد این حالت مرتفع می‌شود و کم‌کم می‌رود. بنابراین کسی هم که اینطوری بود نباید ناامید بشود باید باز هم به فکرش ادامه بدهد، مگر به وقتی برسد که درجه‌ای باشد که بتواند بگوید: «چرخ بر هم زخم از غیر مرادم گردد». چه کسی می‌تواند این حرف را بگوید؟ خودش، «من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک».

بنابراین، این مسأله هم نباید موجب ناامیدی بشود و نباید موجب یأس و شکستگی خاطر بشود نه. هیچی نیست البتّه هرکسی از خدا خواهش دارد، دعا می‌کند همه‌مان دعا داریم، دعا کردیم بارها هم شده که این دعاهاى ما را خداوند به پشیزی نخریده، هر چند همه‌ی دنیا در مقابل او یک پشیز است، پشیز یعنی یک پولِ ناچیز، یک قیمت خیلی مختصر. این است که این را هم باید بدانید یک چنین چیزی شد یک خرده ناراحت می‌شویم علّتش هم این است که خیال می‌کنیم که آن کسی که ما گفتیم دعا کن یا خودمان که دعا کردیم فراموش کرده و همانطوری هست، نه! و اصل این از کم‌اعتقادی به خداوند برمی‌خیزد برای اینکه خود خدا گفته دعا کنید ولی خدا به دعای ما نگاه نمی‌کند، خودش هر مصلحتی بداند می‌کند اگر هم مصلحت بداند به ما حال دعا می‌دهد، می‌گوید دعا کنید.

ای دعا از تو اجابت هم ز تو

ایمنی از تو مهابت هم ز تو

این یک سؤالى بود که باید مطرح می‌شد.

یکی هم مسأله‌ای که هم سؤال کردند و هم خیلی پیش می‌آید. این کمکی، این مستمری‌ای که به بعضی‌ها تقدیم می‌شود، ماهیانه. این در بعضی‌ها شاید این تصور ایجاد کرده که ما، درویشی، زندگی‌ش را بیمه کردیم یعنی دیگر تو بنشین در خانه، ما ماه به ماه

حقوقت را می‌دهیم، نه! اولاً از لحاظ شرعی و قانونی نفقه‌ی هر شخص به‌عهده‌ی کسانی است که مسئول هستند و باید خرجی او را بدهند و بعد در دولت‌هایی که اسلامی باشد، اگر کسی نتواند بدهد و نداشته باشد هزینه به‌عهده‌ی دستگاه‌های دولتی است. بنابراین در اینجا ما کمکی که می‌کنیم در واقع یک کمک به دولت است و البته کمک به هم‌نوع، چون همه‌ی شهروندان را حکومت هر مملکتی باید اداره کند. اما ضمناً باید این توجّه را بکنیم چون ما این توجّه را داریم این کمکی که می‌شود در واقع به‌عنوان تیمّن اضافه می‌شود. این، موجب فکرِ غلطی نشود. مثلاً یک موردی که باید خرجی بدهد، با زنش در یک منزلی جایی ساکن بودند بعد مرد را می‌گیرند زندانی می‌شود یا هر چی، بعد یک مدّتی که می‌ماند همسرش بلند می‌شود خودش، می‌رود منزل دیگری، جای دیگری، شهر دیگری با قوم و خویش‌های خودش. بعد که این شخص از زندان درمی‌آید زندگیش مرتب می‌شود به همسرش می‌گوید که بیا به منزل برگرد. همسرش، زنش می‌گوید نه تو پاشو بیا اینجا، توی لُج، گیر می‌کنند. بعد هم البته تعیین مسکن با شوهر است. بعد از مدّتی این خانم که واقعاً نیاز داشته، نیازمند بوده می‌نویسد مستمری تعیین کنید که اگر غیر از این جریانی که می‌گویم بود، حتماً مستمری تعیین می‌کردند، که آن شهری که بوده او هم می‌نویسد که بله نیازمند است. من نوشتم نمی‌شود چون اگر اینطوری

باشد همه‌ی زن‌ها شوهرشان را ول می‌کنند می‌روند یک جای دیگر، بعد به ما می‌گویند خرجی ما را بدهید، نمی‌شود. به اصطلاح کمک به از هم پاشیدن خانواده می‌شود. این است که در این مورد هیچی نمی‌گوییم برای اینکه مجبور باشند با هم یک‌طوری حل کنند.

بعد هم یک مسأله‌ای که حالا من معمولاً جواب‌ها را خیلی مفصّل می‌دادم و این است که گاهی اوقات خیلی سؤالاتی که می‌رسید جواب نمی‌دادم، نمی‌رسیدم ولی حالا فکر کردم که هر کدام را مختصرتر بگویم که همه‌ی سؤالات را بتوانم جواب بدهم.

انسان چندین وظیفه دارد این وظایف هیچکدام منافات با وظیفه‌ی دیگر ندارند، باید وظایف را انجام داد. زیرکی مؤمن در این است که اینها را یک‌طوری کند که همه بتوانند جواب بدهند. فرمایش علی علیه السلام هست که در مسجد نماز می‌خواند، سائلی آمد به هر که گفت هیچکس هیچ چیزی نداد. علی علیه السلام شنید. اولاً این ایراد را بعضی‌ها گفتند که علی چطور در نماز حواسش به او بود؟ علی در نماز حواسش به او نبود. علی وظیفه داشت، وظیفه‌ی اینکه به سائلی کمک کند اما هیچکس به این سائل کمک نکرد چون هیچکس کمک نکرد، علی ناچار باید کمک کند. آن هم یک عبادتی است، نماز هم یک عبادتی است. کار غیر عبادت نکرد و آن هم به همان اندازه اکتفا کرد. اینجا شاید آنهای دیگر که نماز می‌خواندند این فکر را نداشتند ولی علی علیه السلام

دو وظیفه، هر دو را اجرا کرد، با هم تلفیق داد و یکی هم اینکه کدام وظیفه بر آن وظیفه‌ی دیگر مقدّم است. این مسائل در مورد عبادات خیلی روشن‌تر فهمیده می‌شود.

یک مرد راجع به پدر و مادر اوّل موظف می‌شود یعنی اوّل که به دنیا می‌آید بچّه است، زن و بچّه ندارد، پدر و مادر به او حق دارند. بعد که ازدواج کرد وظیفه‌ی حمایت از همسرش و خرج خانه را هم، آن وظیفه هم به گردنش می‌افتد، بدون اینکه وظیفه‌ی اوّلی برداشته بشود، آن وظیفه هست این هم می‌افتد. وقتی فرزنددار شد این وظیفه هم به گردنش می‌افتد، بعضی‌ها اشتباه می‌کنند، وقتی زن گرفتند می‌گویند دیگر ما حالا، نمی‌گویند ولی عملاً می‌گویند، ما حالا دیگر وظیفه‌مان زن و بچّه‌مان است و نه پدر و مادر و حال آنکه وظیفه‌ی پدر و مادر هیچوقت ساقط نمی‌شود. بسیاری از اختلافات هم این است که در این حالت مرد فقط به خواسته‌ی همسرش توجّه می‌کند، پدر و مادر را فراموش می‌کند. پدر و مادر هر کدام در واقع یک حقوقی دارند، حقوق نه اینکه مستمری ماه به ماه، یعنی حقی به گردنش دارند. در مورد پدر و مادر آیات قرآن مفصّل چند جا هست، یک جا می‌گوید که به خدمت ما، پدر و مادر قیام کنید هر چه می‌گویند بکنید، اطاعت کنید. مگر اینکه بخواهند شما را از دین حق برگردانند، در آن صورت اطاعت نکنید، آنجا را اطاعت نکنید و الاً سایر موارد کاملاً اطاعت کنید و همین از

خصوصیات بارز دین اسلام است که یکی از عرفا، گفته‌اند که مسلمان هم نبود بعد که این به اصطلاح مدّتی رفت برای گردش و سیر و سیاحت، مسلمان شد. وقتی برگشت به مادرش خیلی بیشتر از سابق احترام و محبّت می‌کرد بعد از مدّتی او پرسید: چطور شده حالا نسبت به من بیشتر محبّت می‌کنی؟ گفت: حالا دین من اینطور دستور داده، گفت: دینت چیست؟ گفت: اسلام. آنوقت او هم مسلمان شد، این را در تاریخ نوشته‌اند. حالا این هست، از آن طرف هم هست، به اصطلاح حقّ زن و بچّه هم هست. برای اینکه بعد از آنکه یک دستوراتی خداوند در چند آیه به زن‌ها می‌دهد که در خانه ازدواج و چه بکنید، آن آخر اضافه می‌کند همین حرف‌هایی که تا اینجا گفتیم، وظیفه‌ی زن را معین کردیم، همین حرف‌ها در مورد حقوق مرد هم هست و همان وظایف و حقوقی که برای او گفتیم برای این هم هست، اینقدر اهمّیت داده. بنابراین نمی‌شود رها کرد حالا کار مشکل است، این کار مشکل است. در اینجا این است که چطوری این دو وظیفه را جمع کند؟ چون گاهی ممکن است با هم تضاد داشته باشند. البتّه اقلّش این است که نسبت به هر دو طرفین، احترام و محبّت کامل و مساوی داشته باشد که این یک چیزی است که برمی‌آید. حالا اگر فرزندی این کار را نکرد، کاریش نمی‌شود کرد، باید به امان خدا رها کرد، از خدا خواست خداوند او را راهنمایی کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

یک جایی است برای زوار، برای زیارت کننده، که تابع هیچ‌گونه قوانین نمی‌دانم مالک و مستأجر و اداره‌ها و اینها نیست؛ زائر سرا. مثلاً سه روز می‌ماند، بعد خودش باید بلند شود. نشود دیگر محتاج به قانون مالک و مستأجر نیست که من نمی‌توانم... نه! چون مجانی است، تصویب هم شده است که مجانی باشد، زائر سرا اسمش هست، مجانی است. یعنی کسی کرایه نمی‌دهد و بنابراین مالیات هم ندارد، حساب اینکه یکی بیايد مالیات بگیرد، ندارد. ما این تقاضا را کردیم، یا باید بگویند: ها، یا بگویند: نه. مثل اینکه سر غذا، شما شیره بخواهید، چون مزاجتان حرارت لازم دارد، می‌گویند: شیره نمی‌شود، ماست جلوتان می‌گذارند. چه کار می‌کنید؟ بعد می‌گویند: حالا این را بخور! این ماست را بخور! بعد اگر چیزی شد می‌گویم آقا مریض می‌شوم، نمی‌شود.

اینها بدون اینکه جوابی به این تقاضا بدهند، ما نگفتیم که می‌خواهیم یک جایی بسازیم هر چه باشد هتل است، سینما، نمی‌دانم چه، اینها نه! زائر سرا، اگر نشود نمی‌خواهیم. اینها به جای جواب، آمدند... البته شهرداری بیدخت یا اینها، آنقدر ضعیفند که خودشان تصمیم گیرنده نیستند، می‌گویند اینطور بنویس. پروانه‌ای برای ما به‌عنوان مجتمع مسکونی دادند. مجتمع مسکونی، یعنی تابع قانون

۱. صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۲/۲۲ ه. ش.

مالک و مستأجر است. کسی آنجا نشست، باید قرارداد سالیانه ببندند، دیگر نمی‌شود به هر کس... باید یک مقدار اجاره هم بدهد و آن اجاره هم چون به تصویب اوقاف باید برسد چون وقف است، بنابراین اوقاف باید تعیین کند چقدر اجاره بدهد؟ بعد هم مأمور مالیات می‌آید، اینجا مجتمع مسکونی است، اجاره دادید؟ اینقدر مالیاتش می‌شود. می‌گوییم ما اجاره ندادیم، خالی است. می‌گوید اگر خالی است، آن جریمه‌ی خالی بودن را هم باید بدهید. این است که ما قبول نکردیم، نساختم. پول زیادی هم، همه‌ی فقرا در همه‌ی شهرستان‌ها کمک کردند، الان در بانک هست و راکد، منتظر اینکه آن قلمی که به ما مجتمع مسکونی می‌دهد بشکند، یک قلمی بیاید که بنویسد زائرسرا. بنابراین ما به آینده که چه در نظر هست توجه می‌کنیم و این است که جوابش را نمی‌دهم.

بعد برای اینکه خیلی برای آنها زشت است، به شهرداری خود بیدخت فشار آورده‌اند آقا چرا اینطوری؟ شهرداری می‌گوید: بروید بسازید، با همین مجتمع مسکونی، ما کاری نداریم. بسازید... گفتم: آقا نقشه‌ی جامع زائرسرا با مجتمع مسکونی فرق می‌کند. این نتایج را هم دارد، ما پس فردا... این است که حالا آقایان فقرا، آقایان و خانم‌ها که آنجا رفتند، می‌روند آنجا به شهردار داد و بیداد می‌کنند، او هم ضعیف است، او کسی نیست که بتواند خودش تصمیمی بگیرد، می‌گویند: نه اجازه ندارید بسازید. می‌گوییم: چرا؟ می‌گویند که ما اینجا را زیارت

نمی‌دانیم. ندانید، مگر دنیا مال شماست؟ نه دنیا مال شماست، نه آخرت.

کمالینکه در پند^{صالح}، هفت بار چاپ شده بود. چاپ هشتم را مدتی نگه داشتند. حضرت محبوب‌علیشاه در واقع، این هم جزء دق کردنشان بود، که می‌خواستند پند^{صالح} دربیاید. به همین حساب می‌گفتند اولاً ما آقای سلطان‌علیشاه را شهید نمی‌دانیم، به شما چه؟ خیلی‌ها را هم که شما شهید می‌دانید معلوم نیست که خدا شهید بداند. منی که به ایشان ارادت دارم، ایشان را شهید می‌دانم. اینقدر هم توجه ندارند، که ما آن حرف مثنوی که آن آخر در مورد بُت می‌پرسند، جواب می‌دهد:

اگر زاهد بدانستی که بُت چیست

یقین کردی که دین در بُت پرستی است

هر که، حالا ما به قول شما اشتباه، ما به شهادت، مقام شهادت احترام می‌گذاریم. برای اینکه خدا هم اینقدر به شهادت احترام گذاشته است که در برخی اخبار و اینها هست که می‌گویند شهید را که دفن کردند، بدنش نمی‌پوسد. البته گفته‌اند نمی‌دانم.

در مورد یکی (اسمش یادم نیست) از بزرگان صحابه که قبرش در کنار دجله بود. در مدائن، کنار دجله. هر سال مرتب دجله طوری می‌شد که نزدیک بود که این قبر را هم از بین ببرد. گفتند از صحابه‌ی

بزرگوار پیغمبر است، چه کار کنیم؟ نبش قبر که حرام است. از طرفی اگر بماند، چند سال دیگر از بین می‌رود. این داستان را من مستقیماً از حضرت صالح‌علیشاه شنیدم. گویا مرحوم کاشف‌الغطاء از علمای فهمیده‌ای بود، فرزند یا نوه‌اش، همانی است که به حضرت رضاعلیشاه فرمان، اجازه‌ی اجتهاد داده. او گفت که نبش قبر حرام است، نمی‌شود آن را کاری کرد ولی نقل قبر حرام نیست، قبر را منتقل کنید به جای دیگر. این است که قرار شد یک خطی، یک چهارگوشی دور این حرم، نزدیک به مدفن هم نه، دورتر بکنند بروند پائین، چوب بگذارند، یک صندوقی مثل تابوتی از چوب درست کنند، همین‌طور این را با خاک بردارند ببرند جای دیگر که همین کار را کردند و او را نجات دادند. ایشان این را می‌گفتند در موقع حمل، قبر شکافته شد، دیده شد. جسد سالم بود. این از اهمیتی است که به شهید و شهدا داده می‌شود. اما گفتند ما آقای سلطان‌علیشاه را شهید نمی‌دانیم، این یک جهتش. جهت دیگرش اینکه گفتند دور عکس حضرت صالح‌علیشاه که نویسنده‌ی این کتاب هستند، یک حاشیه‌ی منحنی القاب ایشان را نوشته به همین جهت... ملجأ‌الامجاد... حضرت آقای...، گفتند: ما این القاب را برای ایشان قائل نیستیم. گفتیم: به دَرک که شما قائل نیستید. هرکسی هم حرفی می‌زند واقعاً... من چنین عباراتی، لغاتی نمی‌گفتم ولی نسبت به حضرت صالح‌علیشاه...

بالاخره خیلی صحبتش شد حالا مثل اینکه آن آقای پاروکی که دنبال کار می‌رفتند، توانستند بقبولانند. سال‌ها این را معطل کرده بودند، تا بالاخره بعد از رحلت حضرت محبوب‌علیشاه اجازه دادند کتابی که هفت بار چاپ شده، بار هشتم آن را گرفتیم.

این است که اعتمادی نیست به اینکه اینها مجتمع مسکونی پروانه صادر کردند، ما بسازیم. یک مجتمع مسکونی بسازیم، از اول ساختن آن غلط است. تصرف بیجا در وقف است. ثانیاً مال وقفی که عده‌ای از ارادتمندان آن مزار کردند پولش هدر می‌رود. به این جهت ما دست نزدیم. حالا خیلی از فقرا و اینها روی همین که به آنجا رفته‌اند، حالا این را نخوانده‌ام، نمی‌دانم ولی همین، این ورقه که نوشته‌اند برای زائرسرا، این است که گفتم تا این پروانه‌ی ساختمان اصلاح نشود، ما نمی‌خواهیم شما اینجا را زائر بدانید. نه، ندانید ولی به ما کاری نداشته باشید.

مکه‌ی ما را کعبه، خانه‌ی کعبه، مسلمین ارادت دارند، یک احکام فقهی و شرعی هم در موردش هست که نه تنها در خود خانه و کعبه، بلکه در حرم، از چند کیلومتری شروع می‌شود آن دوروبر، کسی جنایتی بکند، مجازاتش بیشتر است و امثال اینها ولی مسیحی‌ها یا بی‌دین، آنهایی که لائیک هستند به این قسمت توجه ندارند ولی احترام مکه را دارند که ما اگر مسلمین بخواهیم مراسم‌مان را انجام بدهیم

مانع نمی‌شوند، یعنی البته نمی‌توانند هم و اگر بتوانند مانع نمی‌شوند.
 حالا در داخله‌ی اسلام، می‌خواهیم ما اینجا زیارت کنیم،
 نمی‌گذارند. البته وقتی کسی به نام امام حسین علیه السلام و حسینیه که به نام
 اوست، احترام نکند باید همین توقّع را داشته باشیم که به بندگان
 امام حسین علیه السلام بی‌احترامی.... ولی البته ما هم سعی می‌کنیم ادب را در
 مقابل بی‌ادبان حفظ کنیم، نمی‌دانم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

زبان‌ها که حرف می‌زنیم منظور لسان است نه این زبان، البته مطلب را بیان می‌کنند ولی بعضی اوقات مطالب را بیان می‌کنند از این پهلو رد می‌شوند، یعنی وقتی می‌خواهند فرض کنید آتش را تعریف کنند می‌گویند دستت را بگیر و نزدیک اجاق، داغ می‌شود، همان آتش است. یا وقتی می‌خواهند یخ را تعریف کنند سرما را، می‌گویند زمستان دیدید برف می‌آید از آسمان، آنوقت هوا سرد می‌شود سردی همین است. برای خیلی چیزهایی که خارج از حس است نمی‌شود لغت آفرید، یکی از آنها دعاست، البته ما صبح می‌گوییم دعا خواند یا فلان. دعا یعنی خواهش و خواستن و دعوت، دعوت از کی؟ از خدا. خواستن یعنی یک چیزی دلم می‌خواهد از آن کسی که می‌تواند این را به من برساند، خواهش می‌کنم به من برساند. این را می‌گویند: دعا. حالا ما می‌گوییم که دعا بخوانید، دعا خواندن نیست، دعا داشتنی...، داشتنی هم صددرصد نیست. به همین جهت نمی‌توانیم بگوییم دعا چیست؟ دعا کردم یا دعا داشتم یا دعا گفتم. همین مطلب هم هست فرض کنید که مبنای یک تفاوت و اختلاف، اختلاف نمی‌شود گفت، یک تفاوتی است بین شیعه و سنی. ما شیعه بعضی‌ها دیگر اصلاً همه‌اش دعا می‌خوانند، کتاب *مفاتیح الجنان* را اصلاً حفظ دارند ولی اهل سنت این اندازه دعا

ندارند فقط آنچه قرآن گفته می‌گویند. این دو راه مختلف است به‌قول
این شعر:

نه در مسجد گذارندم که رندی
نه در میخانه که این خمّار خام است
میان مسجد و میخانه راهی است
غریبم عاشقم آن ره کدام است؟

بین اینها یعنی، هم دعای گفتنی و هم دعای داشتنی را باید
انتخاب کنیم، راهش را برویم. آن حالت دعا، حالتی که انسان واقعاً
خواهش می‌کند، در زندگی معمولی هم شما وقتی می‌خواهید از کسی
دعوت کنید چه می‌گویید؟ چه کار می‌کنید؟ مشت نشان می‌دهید
می‌گویید فردا بیا خانه‌ی ما، خوشحال می‌شوم؟! باید با کمال ادب
سلام کنید، حالش را بپرسید، بگویید اگر منزل ما را مزین کنید،
خوشحال می‌شویم. البته برای دعا همینطور است، اگر آن حالت دعا را
داشته باشید خدا در را باز می‌کند که بیایید تو، معلوم هم نیست به
حرفتان گوش بدهد ولی لااقل در را باز می‌کند که بیایید تو ولی اگر
حال دعا نداشته باشید، همان بیرون در، هی باید جیغ بزنید، ناله کنید،
لابه کنید و اینها.

گفتم آنوقت‌ها بیدخت بودیم، خیلی پیش، تابستان یکی آمد و
می‌خواست به اصطلاح مقامات خودش را بگوید، از تربت حیدریه آنجاها

بود. گفت که دیشب چهارده هزار بار (حالا یادم نیست) بسم الله گفتم یا مثلاً چهارده هزار بار الحمدلله گفتم. من گفتم بیخود کردی، خودت را خسته کردی، توقع داشت بگویم بله بارک الله، دستش را ببوسم. شاید هم واقعیت این بوده من نمی دانم، خبر ندارم ولی حرفی که شد من می گویم. گفتم آن دفعه‌ی آخری که گفتم الحمدلله، با آن دفعه‌ی اول یک جور بود؟ خسته نبود؟ گفت: نه، یک جور نبود، یک خرده خواب آلود بودم، خسته شدم. گفتم توقع داری که خدا به آن الحمدلله که اول گفتمی همانطور نظر کند که به آن الحمدلله آخر، که خواب آلود بودی و هیچ چیز نفهمیدی؟ گفت: نه. گفتم: پس بیخود گفتمی، چون خدا که تغییر نمی کند و بنابراین ما هم که پیش او می رویم باید تغییر نکنیم، بی تغییر باشیم، یعنی در عالمی باشیم که این تغییرات را ندارد. این است که اگر اینطوری است، پس تکرار اوراد الحمدلله، سبحان الله هر چه اوراد، این تکرار باید فایده نداشته باشد، نه! وقتی به دستور دیگری باشد، نه هر کس دیگر، دم در، سوپور محل به شما دستور بدهد اینطوری ذکر بگویید، نه! وقتی به دستور شخص امینی، شخص مأموری باشد که شما بگویید، در واقع او گفته. آنوقت دیگر یعنی او هم که از جانب خدا گفته است. به قول مولوی می گوید: درست است که من گفتم ولی کس دیگری آن را گفته است.

دو زبان داریم گویا همچو نی
 یک زبان پنهانست در لبهای وی (نی که می‌زند)
 یک دهان نالان شده سوی شما
 های و هوئی درفکنده در سماء
 نیک داند هر که او را رهبر است
 های و هوئی این سری هم زان سرست
 وقتی به اینجا رسیدید اصلاً معنی آنچه که می‌دانید با اوّل و
 آخر، خودتان معنی آن می‌شوید.

اما در مورد دعا خواستن از دیگران، صحبت زبان بود که یک
 نواقصی گاهی دارد. به هر کسی می‌گویید التماس دعا دنباله‌اش را
 نمی‌گویید ولی می‌گویید برای من دعا کن. اوّل «دعا کن» معنی ندارد،
 دعا کاری نیست که آدم بکند، به علاوه دعا یعنی خواسته، من
 خواسته‌ام را چطور کسی دیگر برای من بخواهد؟ خودم باید بخواهم.
 البته آن دعایی مؤثر است که از کسی که دعا می‌خواهید آن نفر هم
 قلباً با شما ارتباط معنوی داشته باشد در دلش همانی را بخواهد که شما
 می‌خواهید برای خودتان، نه برای خودش. این دعا مؤثر است. این است
 که گفته‌اند از دیدن مؤمن به یاد خدا می‌افتیم، از مؤمن تقاضای دعا
 کردن چون او ما را به یاد خدا می‌اندازد، بنابراین یک نشانه‌ای است که
 خود خدا گذاشته، مؤثر هست ولی کم‌کم التماس دعا در زبان‌های

فارسی و در زبان سیاسی فارسی تبدیل به تعارف شده همانطوری که می‌گویند حال مبارک چطور است؟ این در زبان‌ها دیده می‌شود، به‌خصوص در بعضی زبان‌ها مثل انگلیسی فرض کنید. این می‌گوید: How do you do? این هم می‌گوید: How do you do?، حالتان چطور است آن نمی‌گوید خوب است یا بد، می‌گوید حالتان چطور است؟ همان را می‌گوید. در واقع می‌گوید خودتی.

بنابراین، این شعری که گفتند: ای دعا از تو، اجابت هم ز تو. این حال دعا را خدا باید به انسان بدهد، حالی مرحمت کند، بعد که مرحمت کرد آنوقت خودش هم قبول کند. «ای دعا از تو، اجابت هم ز تو».

همین است که خداوند به آدم، حضرت آدم جدّ ما یاد داد، ما هم همینطور. می‌گوید: قَتَلَنِي آدَمُ مِنْ رَبِّي كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ^۱، می‌گوید خود خداوند یک کلماتی، کلمه به معنی، یک معانی‌ای یاد آدم داد، آدم توبه کرد، خداوند توبه‌اش را قبول کرد و بعد او را برگزید. آدم چه گفت؟ (الْبَتَّةَ حَتْمًا حَوًّا هَمَّ هَمْرَاهُ بُوْدَهُ وَ كَفْتَهُ) آدم گفت: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ^۲، می‌گوید: خدایا ما به خودمان ظلم کردیم، «ما» می‌گوید نه «من». ما به خودمان ظلم کردیم و اگر این ظلمی که ما کردیم ما را نبخشی وای بر ما. اولاً تشخیص اینکه بر

۱. سوره بقره، آیه ۳۷.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۳.

خودش ظلم کرده بعد هم تقاضای بخشش، آنوقت گفته برای خودش اگر ما را نبخشی وای بر ما. این حال دعا. این حال دعا اگر برای شما آمد هیچ چیزی هم نخواندید، بی سواد هم کسی بود، همان یک الحمدلله گفت، یا یاالله ای گفت، همه‌ی این معانی در آن هست، چون سواد را ما درست کردیم ولی بشر اولیه که بی سواد بود، دعایی نداشت، نه دعای *مفاتیح الجنان* داشت ولی به همان ریسمانی که خدا فرستاده بود محکم چسبید، آن را تکان داد. حالا اینکه خیلی‌ها البتّه التماس دعا گفتن، وقتی تشریفاتی نباشد واقعاً التماس دعا کند، آن حالتی که در درون این التماس دعا ایجاد می شود چه بسا به طرف دعا منتقل می شود و یک مؤمنی که از خداوند خواست، خداوند قبول می کند نه به عنوان شفاعت، به عنوان اینکه خود آن مؤمن علاقه مند است. شما وقتی شفای بیماری را می خواهید، به آن مؤمن می گوئید التماس دعا. آن مؤمن، اگر خداوند بخواهد این گفتن‌ها درست باشد این مؤمن مثل اینکه مریض خودش است به خدا می گوید که شفا بده، شفا می دهد. چون مؤمنین همه نور واحدی هستند. البتّه وقتی خدا این حالت را داد، خودش هم قبول می کند برای اینکه می شود گفت خدایا من که چیزی نخواستم، تو خودت به من تلقین کردی، به زبان من دادی، من خواستم،.... این «قُلْ أَعُوذُ»ها همینطور. خدا می گوید: قُلْ، بگو. قُلْ أَعُوذُ

بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ^۱، قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ^۲، این را بگو،
من می گویم، حالا دیگر نوبت توست. همان حرفی که خودت گفتی
را من گفتم، حالا همان حرف را اجرا کن. ان شاءالله.

۱ . سوره ناس، آیات ۱-۲.

۲ . سوره فلق، آیات ۱-۲.

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	
۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	
۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	
۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	
۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها

مجموعه چهار: (شامل ۵ بزوه) ۱۰۰۰ تومان	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوّم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه پنج: (شامل ۵ بزوه) ۱۰۰۰ تومان	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
مجموعه شش: (شامل ۵ بزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
۲۰۰ تومان	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
مجموعه هفت: (شامل ۵ بزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت دوّم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوّم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت اول)
مجموعه هشت: (شامل ۵ بزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۹	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)
	۴۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوّم)
	۴۱	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)
	۴۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوّم)
	۴۳	مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت دوّم)

مجموعه نه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۴	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۵	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۶	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۷	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۸	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)
	۴۹	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)
	۵۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)
	۵۱	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)
	۵۲	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	۵۴	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)
	۵۵	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)
	۵۶	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
	۵۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹-۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)

مجموعه چهاردهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی‌وهشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
	۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی‌ونهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
-	۷۰	مُلخّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
مجموعه پانزدهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوّم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوّم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
	۷۷	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)
	۷۸	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
	۷۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)
۵۰۰ تومان	۸۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)
مجموعه شانزدهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۸۱	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)
	۸۲	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوّم)
	۸۳	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوّم)
	۸۴	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)
	۸۵	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)
	۸۶	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)
	۸۷	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)
	۸۸	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)
	۸۹	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	

